



امام حسن مجتبیٰ علیه السلام صلح را مقدم دانست و امام زین العابدین علیه السلام از طریق مناجات و دعاها به هدایت جامعه پرداخت و از اقدام نظامی و قیام برای گرفتن انتقام خون پدر، بستگان و یاران خویش خودداری نمود. حضرت باقر و صادق علیهما السلام نیز از طریق فرهنگی و تربیت و تعلیم شاگردان، وارد عرصه اجتماعی شدند و حتی از قیامهایی که به ظاهر اظهار تمایل به آن حضرت می‌کردند، حمایت نکردند. همچنین از امام

در طول تاریخ، در اذهان جوانان مسلمان این پرسش مطرح بوده است که چرا اکثریت قاطع امامان معصوم ما از قیام و اقدام نظامی برای بازپس گرفتن حق غصب شده خود و حاکم شدن بر جامعه خودداری نموده‌اند؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام ۲۵ سال سکوت تلخ و طاقت‌فرسا را تحمل نمود، اهانت به خویش و همسرش را از نزدیک مشاهده نمود، غصب فدک را با چشمان خویش نظاره کرد؛ ولی دست به اقدام نظامی نزد همین‌طور

دوره‌ای که تاریخ از خلافت و حکومت ظاهری امامان سراغ دارد، دوران پنج‌ساله حکومت امیر مؤمنان علیه السلام است؛ دورانی که حضرت با سرسختی در مقابل ناکثین، قاسطین و مارقین، مقاومت نمودند. و همچنین تنها قیامی که تاریخ از حضرات معصومین علیهم السلام سراغ دارد، قیام سرور شهیدان، حسین بن علی علیه السلام است. گرچه این قیام منجر به حکومت امام نشد، ولی آثار و برکات بی‌شماری برای جامعه اسلامی داشته و دارد.

حال این پرسش در اذهان باقی می‌ماند که چرا امامان ما برای بازپس‌گیری خلافت ظاهری غصب شده، دست به قیام و اقدام نظامی نزدند؟ البته عوامل رفتار تک‌تک امامان علیهم السلام از سکوت تلخ امام علی علیه السلام گرفته تا صلح امام حسن علیه السلام و پذیرش ولایت عهدی از طرف امام رضا علیه السلام و سکوت امامان بعدی، در جای خود بیان شده است. آنچه در

این معنی در کلام و گفتار غالب امامان مشاهده می‌شود که اگر یارانی داشتیم که صمیمانه ما را یاری می‌کردند و در راه بازپس‌گیری خلافت غصب شده مدد می‌رساندند، ما سکوت نمی‌کردیم و یقیناً برای گرفتن حق خویش و اداره جامعه و هدایت آنها به صورت مستقیم اقدام می‌کردیم.

هفتم علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام، هیچ کدام برای بازپس‌گیری خلافت ظاهری و به عهده گرفتن حکومت و هدایت جامعه اقدام نظامی و قیام علی انجام ندادند.

منظور از نبود یاران، این نیست که پیرو نداشتند، بلکه منظور یاران حقیقی و شیعیان واقعی است که هم از نظر معرفت نسبت به امامان کامل باشند، هم از نظر ایمان قوی و محکم، و هم از نظر شجاعت و توان و قدرت، مرد رزم و قیام باشند.

۲. احقاق حق مردم، نه حقوق شخصی
تلاش ائمه برای به دست گرفتن اداره جامعه، در واقع برای احقاق حقوق از دست رفته مردم بود، نه حقوق شخصی خودشان، به همین سبب، علی علیه‌السلام وقتی به حکومت رسید، اعلان کرد که اموال و حقوق غصب شده را به صاحبان آن برمی‌گردانم، هر چند مهریه زنان شده

این مقاله به دنبال تبیین آن هستیم، این امر است که یک عامل عمده در عدم قیام امامان معصوم علیهم‌السلام مشاهده می‌شود و آن هم نبود انصار و یاران است. این معنی در کلام و گفتار غالب امامان مشاهده می‌شود که اگر یارانی داشتیم که صمیمانه ما را یاری می‌کردند و در راه باز پس‌گیری خلافت غصب شده مدد می‌رساندند، ما سکوت نمی‌کردیم و یقیناً برای گرفتن حق خویش و اداره جامعه و هدایت آنها به صورت مستقیم اقدام می‌کردیم. قبل از بیان نمونه‌هایی از کلام امامان علیهم‌السلام در این باره، ضروری است به سه نکته توجه شود:

۱. کدام یاران؟

منظور از نبود یاران، این نیست که پیرو نداشتند، بلکه منظور یاران حقیقی و شیعیان واقعی است که هم از نظر معرفت نسبت به امامان کامل باشند، هم از نظر ایمان قوی و محکم، و هم از نظر شجاعت و توان و قدرت، مرد رزم و قیام باشند.

باشند؛ ولی هرگز برای باز پس‌گیری فدک فاطمه علیها السلام که ارث خود آن حضرت و فرزندانش بود، اقدام نکرد. علی علیه السلام قبل از خلافت ظاهری فرمود: «خوب می‌دانید که من از همه کس به خلافت شایسته‌ترم. به خدا سوگند! تا هنگامی که اوضاع مسلمین به سامان باشد و درهم نریزد، و به غیر از من به دیگری ستم نشود، همچنان مدارا خواهم کرد.»^۱

از سخن امام کاظم علیه السلام استفاده می‌شود که امامان علیهم السلام و رهبران الهی، همواره برای احیای حقوق مردم تلاش می‌کنند؛ اما در مورد حقوق شخصی که ربطی به حقوق مردم نداشته باشد، هر چقدر هم که شرایط فراهم باشد، اقدامی نمی‌کنند و کریمانه از کنار آن می‌گذرند.

۳. حفظ اسلام، اصل ثابت

نکته سوم که در سکوت و قیام و جنگ و صلح امامان باید مورد توجه قرار گیرد، این است که برای امامان، حفظ اسلام و قرآن اصل ثابت و مسلمی است که در کنار توجه به دیگر شرایط به این مسئله توجه تام

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ این پرسش که چرا امام علی علیه السلام در دوره زمامداریش فدک را پس نگرفت، فرمود: «لَا أَنَا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَأْخُذُ حُقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ وَنَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا نَحْكُمُ لَهُمْ وَنَأْخُذُ حُقُوقَهُمْ مِمَّنْ ظَلَمَهُمْ وَلَا نَأْخُذُ لِنَفْسِنَا؛^۲ چون ما اهل بیت [چنین

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۴.
 ۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، قم، انتشارات مکتبه الداوری، ۱۳۸۶ ق، باب العلل من أجلها ترک فدکاً، ج ۱، ص ۱۵۵.

در دست گیرد و رهبری مسلمین را در قالب امامت ادامه دهد؛ اما عملاً چنین نشد و مسیر خلافت اسلامی پس از پیامبر گرامی منحرف گردید و علی علیه‌السلام از صحنه سیاسی و تصمیم‌گیری کنار زده شد؛ اما چرا خود آن حضرت برای بازپس‌گیری اقدام نکرد؟ عواملی مانع این کار بود. از جمله: نبود یاران و تنهایی آن حضرت. خود ایشان در این زمینه می‌فرماید:

«فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْباً وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحاً وَطَقَيْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَذَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى؛^۱ من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن در پیچیدم (و کنار رفتم). در حالی که در اندیشه فرو رفته بودم که آیا دست

داشته‌اند. به همین جهت است که علی علیه‌السلام برای حفظ اسلام ۲۵ سال مانند کسی که استخوان در گلو و خار در چشم دارد، صبر می‌کند؛ ولی وقتی به حکومت می‌رسد و به قدر کافی یار دارد محکم می‌ایستد و حفظ اسلام را در این می‌بیند که در مدت کمتر از پنج سال سه جنگ داخلی را پشت سر گذارد. همین‌طور امام حسن علیه‌السلام با توجه به شرایط زمانی و حفظ کیان اسلام، تن به صلح می‌دهد و امام حسین علیه‌السلام دست به قیام می‌زند.

کلام ائمه در مورد یار و پشتیبان

در ادامه بحث نمونه‌هایی از کلام امامان علیهم‌السلام در مورد عدم یاری رساندن آنها توسط مردم را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام

پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله انتظار می‌رفت که بلافاصله علی علیه‌السلام - با توجه به شایستگی و نصب الهی و اصرار پیغمبر بر آن - زمام امور را

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴؛ نهج

البلاغه، محمد دشتی، ص ۴۴.

آن را فاسد می‌سازد و کوچک‌ترین فرد، آن را وارونه می‌کند.^۱

این جملات نیز اشاره به این مطلب دارد که در آن زمان، مسلمانان ژرف‌اندیش و دارای ایمان عمیق که واقعاً از امام حمایت کنند و به یاری او پردازند کم بوده‌اند و اکثریت را کسانی تشکیل می‌دادند که به تازگی مسلمان شده بودند. و حضرت زمانی برای گرفتن حق خویش سکوت را شکست و بدان راضی گشت که مردم دور او را گرفتند.

در جای دیگر، هجوم و یاری مردم را این گونه ترسیم می‌کند: «شما دستم را [برای بیعت] گشودید و من بستم. شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را عقب کشیدم. پس از آن همچون شتران تشنه که روز آب خوردن به آب‌سخور حمله می‌کنند و به یکدیگر تنه می‌زنند، در

تنها (بدون یاور) پیا خیزم [و حق خود و مردم را بگیرم] و یا در این محیط پرخفکان و تاریک [و ظلمتی که بوجود آورده‌اند] صبر کنم؛ محیطی که جوانان را پیر و پیران را فرسوده و مردان با ایمان را تا لحظه ملاقات خدا (و واپسین دم زندگی) به رنج وامی‌دارد. [عاقبت] دیدم بردباری و صبر، خردمندانه‌تر است [از تنهایی و بی‌یاور قیام کردن].»

در جای دیگر فرمود: «هنگامی که خداوند پیامبر را قبض روح کرد، قریش با خود کامگی خود را بر ما مقدم شمرد. ما را که به رهبری امت از همه شایسته‌تر بودیم، از حق خود بازداشت؛ ولی من دیدم که صبر و بردباری بر این‌کار، بهتر از ایجاد تفرقه میان مسلمانان و ریخته شدن خون آنان است؛ زیرا مردم به تازگی اسلام را پذیرفته بودند و دین مانند مشکمی مملو از شیر بود که کف کرده باشد و کوچک‌ترین سستی و غفلت،

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، به نقل از

پژوهشی عمیق پیرامون زندگی علی علیه السلام، جعفر

سبحانی، ص ۲۲۲؛ سیره پیشوایان، ص ۶۸.

شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف‌نظر می‌نمودم.^۲
تمام این جملات نشان می‌دهد که حضرت آنگاه حاضر شدند به دنبال خلافت روند و آن را قبول فرمایند که مردم دور او را گرفتند و حضرت را یاری رساندند.

ب. امام حسن مجتبی علیه‌السلام

پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، حسن بن علی علیه‌السلام به امامت رسید؛ ولی آن زمان که نیاز به یاری داشت، مردم کوتاهی کردند.

هنگامی که خیر حرکت سپاه معاویه به سوی کوفه به امام مجتبی علیه‌السلام رسید، دستور داد که مردم در مسجد جمع شوند. آنگاه خطبه‌ای آغاز کرد و پس از اشاره به بسیج نیروهای معاویه، مردم را به جهاد در راه خدا و ایستادگی در مبارزه با پیروان باطل دعوت نمود و لزوم صبر

اطراف من گرد آمدید. آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعیفان زیر دست و پا رفتند. آن روز سرور و خوشحالی مردم به خاطر بیعت با من چنان شدت داشت که خردسالان به وجد آمده بودند، پیران خانه‌نشین با پای لرزان برای دیدن منظره بیعت به راه افتاده، و بیماران برای مشاهده این صحنه از بستر بیماری بیرون خزیده بودند.^۱

آن حضرت در بخشی از خطبه «ششقیه» می‌فرماید: «... سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! اگر نه این بود که آن جمعیت برای بیعت گرداگردم جمع شده و به یاری برخاستند و از این جهت حجّت تمام شد، و اگر نبود پیمانی که خداوند از علمای امت گرفته که در برابر برخورد ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من افسار

و فداکاری و تحمل دشواریها را گوشزد کرد.

امام علیه السلام با اطلاعی که از روحیه مردم داشت، نگران بود که دعوت او را اجابت نکنند. اتفاقاً همین طور هم شد و پس از پایان خطبه پرشور حضرت، همه سکوت کردند و احدی سخنان آن حضرت را تأیید نکرد.

این صحنه به قدری تأسفبار و تکان دهنده بود که یکی از یاران دلیر و شجاع امیر مؤمنان علیه السلام که در مجلس حضور داشت، مردم را به خاطر این سستی و افسردگی به شدت توبیخ کرد و آنها را قهرمانان دروغین و مردمی ترسو و فاقد شجاعت خواند و از آنها دعوت کرد که در رکاب امام علیه السلام برای جنگ با اهل شام آماده گردند.^۱

با تلاش فراوان حضرت و برخی از یارانش، مجموعه‌ای گرد هم آمدند که هرگز نمی‌توان نام یاران و انصار بر آنها نهاد. شاهدش خطبه‌ای است که حضرت در «مدائن» در بین سپاه خود خواندند. ایشان فرمودند: «هیچ شک و تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی‌دارد. ما در گذشته به نیروی استقامت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می‌جنگیدیم؛ ولی امروز بر اثر کینه‌ها، اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته است. استقامت خود را از دست داده، زبان به شکوه گشوده‌اید.

وقتی که به جنگ صفین روانه می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید؛ ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم؛ ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید، وفادار نیستید... معاویه پیشنهادی به ما کرده است که دور از انصاف و بر خلاف هدف بلند و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قاهره، ج ۱۶، ص ۳۸، و مقاتل الطالین، ابوالفرج اصفهانی،

اگر یارانی داشتیم، شبانه روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می‌شناسم و بارها آنها را امتحان کرده‌ام. آنها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد. نه وفادارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقت. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می‌کنند؛ ولی عملاً با دشمنان ما همراهند.^۲

آن حضرت، در خطبه دیگری فرمودند: «اگر یارانی داشتیم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم، زیرا خلافت بر بنی امیه حرام است.»^۳

عزت ما است. اینک، اگر آماده کشته شدن در راه خدا هستید، بگویید تا با او به مبارزه برخیزیم و با شمشیر پاسخ او را بدهیم و اگر طالب زندگی و عافیت هستید، اعلام کنید تا پیشنهاد او را بپذیریم و رضایت شما را تأمین کنیم.»

سخن امام که به اینجا رسید، مردم از هر طرف فریاد زدند: «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ!»^۱ [ما زندگی و] باقی ماندن [را می‌خواهیم] باقی ماندن.

لذا حضرت مجبور شد با معاویه صلح کند. خود در این باره می‌فرماید: «من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که یارانی برای جنگ با وی نداشتم.

۱. أسد الغابه، ابن اثیر، المكتبة الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴؛ الكامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دار صادر، ج ۳، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار، مجلسی، المكتبة الاسلامیة، ج ۴۴، ص ۲۱؛ تذکرة الخواص، ابن الجوزی، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۸۳ ق، ص ۱۹۹؛ سیره پیشوایان، ص ۱۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ احتجاج، طبرسی، نجف، المطبعة المرتضویة، ص ۱۵۷.
۳. جلاء العیون، سید عبد الله شبر، قم، مکتبة بصیرتی، ج ۱، ص ۳۴۵ - ۳۴۶؛ سیره پیشوایان، ص ۱۱۱.

خود آن حضرت در شب عاشورا این گونه همراهان خویش را مورد تأیید قرار داد: «أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ آبِرٍّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً!»^۱ اما بعد [از حمد خدا]، پس به راستی یارانی بهتر از یاران خود و اهل بیتی نیکوکارتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خدا از طرف من به شما جزای خیر عنایت کند.»

پس می توان گفت یکی از عوامل قیام امام حسین علیه السلام، وجود یارانی است که دارای ایمان محکم و وفاداری بی نظیر بوده اند.

د. امام سجاد علیه السلام

بعد از حادثه کربلا، رعب و وحشت شدیدی بر مسلمین و خصوصاً شیعیان حاکم شد و با بروز «فاجعه حرّه» و سرکوب شدید و بی رحمانه نهضت مردم مدینه در سال ۶۳ هـ ق، بر شدت این ترس و

ابن اثیر می گوید: «فَلَمَّا أفرَدُوهُ أَمْضَى الصُّلْحِ؛^۱ و وقتی او (امام حسن علیه السلام) را تنها گذاردند، صلح را امضا نمود.»

ج. امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام چون یاران وفادار و با ایمانی داشت، دست به قیام زد. اصحاب امام حسن علیه السلام شعارشان «الْبَقِيَّةُ الْبَقِيَّةُ» بود؛ ولی یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا گفتند: «به خدا سوگند! اگر بدانیم که کشته می شویم، آنگاه ما را زنده می کنند، سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند، از تو جدا نخواهیم شد، تا اینکه در راه تو جان بسپاریم. یک کشته شدن که بیش نیست و آن شهادت است و کرامت جاوید و سعادت ابدی.»^۲

۱. اسد الغابیه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۴.

۲. سیره پیشوایان، ص ۱۳۲.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۲.

سپرده‌اند و شیفته آن شده‌اند و به دنبال نعمتهای بی‌ارزش و لذت‌های زودگذر آن هستند، نفرینند!... امر خدا و اطاعت از کسی را که خدا اطاعت او را واجب کرده، بر همه چیز مقدم بدانید و هرگز در امور جاری، اطاعت از طاغوتها را که شیفتگی به فریبندگیهای دنیا را به دنبال دارد، بر اطاعت از خدا و اطاعت از رهبران الهی مقدم ندارید!»^۳

هـ امام باقر علیه‌السلام

حضرت باقر علیه‌السلام، آن یادگار کربلا مانند پدرش علی بن الحسین علیهما السلام تنها و بی‌یاور بود. منتهی در دوران آن حضرت، عمر بن عبد العزیز که طبق گفته آن حضرت نجیب دودمان بنی امیه به حساب می‌آمد،^۴ قدمهای بزرگی به نفع تشیع برداشت. از جمله: باز گرداندن فدک

ضعف افزوده شد. در آن روزگار، امام سجاد علیه‌السلام سخت تنها و بی‌یار مانده بود؛ لذا فرمود: «مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ عِشْرُونَ رَجُلًا يُحِينَا؛^۱ در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که دوستی ما را [اظهار] بدارند.»

در آغاز امامت علی بن الحسین علیه‌السلام، جز پنج نفر پیرو او نبودند: «سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی.»^۲ امام تلاش داشت که همان طرفداران اندک نیز از افتادن در دام طاغوت و بیگانه در امان بمانند؛ لذا در نامه مفصلی به یکی از آنها فرمود: «خداوند ما و شما را از مکر ستمگران و ظلم حسودان و زورگویی جبّاران حفظ کند! ای مؤمنان! شما را طاغوتها و طاغوتیان دنیا طلب که دل به دنیا

۳. تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه، قم،

جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۵۲؛ روضه کافی، کلینی، دار الکتب الاسلامیه، ص ۱۵.

۴. عقد الفرید، ابن عبد ربّه، دار الکتب العربی،

۱۴۰۳ ق، ج ۴، ص ۴۳۹.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳؛ شرح نهج

البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. اختیار معرفة الرجال، معروف به رجال کشی،

ص ۱۱۵.

به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام، ممنوعیت سب و دشنام بر علی علیه السلام، و برداشتن ممنوعیت نوشتن و نقل حدیث که از زمان خلیفه اول شروع شده و در زمان خلیفه ثانی شدت گرفته و در دوران خلفای بعدی به اوج خود رسیده بود.

مجموع این حرکات عمر بن عبد العزیز، زمینه خوبی را فراهم نموده بود که حضرت امام باقر علیه السلام به تربیت شاگردان پردازد و احادیث بی شماری را به شاگردان تعلیم دهد. شاگردان آن حضرت نیز حق مطلب را ادا نمودند و هزاران حدیث را حفظ داشتند.^۱ تنها محمد بن مسلم سی هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و شانزده هزار حدیث از امام صادق علیه السلام فرا گرفته بود.^۲

پس از این فرصت طلایی که حضرت کمال استفاده را از آن نمود، در دوران یزید بن عبد الملک (۱۰۱ - ۱۰۵ هـ ق) و هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵ هـ ق) سخت گیریها بسیار زیاد بود. مخصوصاً در دوران هشام که مردی بخیل، خشن، جسور، ستمگر و بیرحم بود؛^۳ در نتیجه، تنهایی و بی یاری حضرت نیز به اوج خود رسید. برای اطلاع از شرایط این دوران به داستان زیر توجه کنید:

«بعد از آنکه هشام حضرت باقر علیه السلام را به شام طلبید و در مناظرات او را پیروز و سر بلند دید و معجزاتی نیز از او مشاهده نمود، تصمیم گرفت او را به مدینه برگرداند؛ ولی جلوتر از امام علیه السلام یکی فرستاد که در شهرهای مسیر حرکت امام علیه السلام اعلام کند دو پسر جادوگر ابو تراب (حضرت باقر علیه السلام و

۱. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن الصدر، تهران، منشورات الاعلمی، ص ۲۹۸.

۲. الاختصاص، شیخ مفید، قم، جامعه مدرسین، ص ۲۰۱؛ اختیار معرفة الرجال، همان، ص ۱۶۳.

۳. تاریخ یعقوبی، نجف، المكتبة الحیدریة، ج ۳.

وحشت کردند و به ظاهر عقب‌نشینی نمودند.^۱

این جریان، هم اوج تنهایی حضرت باقر علیه‌السلام را نشان می‌دهد و هم حکایت از آن دارد که تا چه اندازه مردم آن زمان نسبت به مقام و منزلت امامان معصوم علیهم‌السلام بی‌خبر و بی‌اطلاع بودند که با کوچک‌ترین اتهامی، با آنان، آن‌گونه برخورد می‌نمودند.

و. امام صادق علیه‌السلام

از سدیر صیرافی نقل شده است که بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و گفتم: چرا نشسته‌اید؟ فرمود: «ای سدیر! چه اتفاقی افتاده است؟» گفتم: از فراوانی دوستان و شیعیان و یاران سخنی می‌گویم.

فرزندش امام صادق علیه‌السلام که به شام رفته بودند، مسیحی شده‌اند. هر کسی با آنها خرید و فروش یا مصافحه کند، خونس حلال است. در شهر مدین، بعد از ابلاغ دستور هشام، تا مردم شهر آن دو را دیدند، درهای خانه‌ها را بر روی آنها بستند، از درون خانه‌ها و پشت بامها دشنام می‌دادند و به علی و آل علی ناسزا می‌گفتند.

هر چه همراهان امام علیه‌السلام مردم را نصیحت می‌کردند، گوش فرا نمی‌دادند. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «ما این‌طور که به شما گفته‌اند نیستیم. شما که با یهود و نصاری معامله می‌کنید، چرا با ما این‌گونه رفتار می‌کنید؟» گفتند: شما از یهودی و مسیحی بدترید! حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هر چه پدرم نصیحت فرمود، گوش نمی‌دادند، تا اینکه پدرم بر بالای کوهی که نزدیک شهر بود، رفت و مردم را تهدید به نفرین نمود که بر اثر وزیدن باد سیاه، مردم

۱. رک: دلائل الامامة، طبری، ص ۱۰۵ - ۱۰۷؛ امان الافطار، سید بن طاووس، ص ۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۷ - ۳۱۳، سیره پیشوایان، ص ۲۴۴.

خدا! رأفت و رحمت از آن شماست و شما خانواده امامت هستید. چرا از حق خود دفاع نمی‌کنید؟ و حال آنکه یکصد هزار نفر شمشیرزن در اختیار دارید؟ حضرت فرمود: ای مرد خراسانی بنشین! آنگاه به کنیزش دستور داد تنور را روشن کند. تنور که کاملاً داغ شد، حضرت فرمود: ای خراسانی! بلند شو و داخل تنور بنشین! خراسانی عرض کرد: ای سید من! ای پسر رسول خدا! مرا با آتش عذاب نکن! در همین لحظه هارون مکی از راه رسید. حضرت به او فرمود: کفشها را کنار بگذار، برو داخل تنور! هارون بلافاصله داخل تنور رفت. بعد از مدتی دیدم مکی چهارزانو داخل تنور نشسته.... حضرت به مرد خراسانی فرمود: «كَمْ تَجِدُ بِخُرَّاسَانَ مِثْلَ هَذَا؛ چند نفر مثل این در خراسان می‌یابی؟» عرض کردم: یک نفر هم پیدا نمی‌شود. حضرت فرمود: بله، یک نفر هم پیدا نمی‌شود. آنگاه فرمود:

فرمود: «فکر می‌کنی چند تن باشند؟» گفتم: یکصد هزار. فرمود: «یکصد هزار؟» گفتم: آری و شاید دویست هزار. گفتم: «دویست هزار؟» گفتم: آری و شاید نیمی از جهان. به دنبال این گفتگو، امام همراه سدیر به «ینبع» رفت و در آنجا گله بزغاله‌ای را دید و فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ كَانَ لِي شَيْعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجَدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ!» [ای سدیر! اگر شمار یاران و پیروان من به تعداد این بزغاله‌ها رسیده بود، بر جای نمی‌نشستم] و قیام می‌کردم. «سدیر می‌گوید: بعد از نماز شمردم، دیدم عدد بزغاله‌ها ۱۷ تا است.

مأمون رقی می‌گوید: من در محضر امام صادق علیه السلام در خانه‌اش نشسته بودم. ناگاه سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر حضرت سلام کرد و عرض کرد: ای پسر رسول

۱. اصول کافی، کلینی، تهران، مکتبه الصدوق، چاپ دوم، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۲، ص ۲۴۲ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۲ - ۳۷۳.

«أَمَا أَنَا لَا نَخْرُجُ فِي زَمَانٍ لَا نَجِدُ فِيهِ خَمْسَةَ مُعَاوِدِينَ لَنَا نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ؛^۱ ما قیام نمی‌کنیم در زمانی که پنج نفر کمک کار نمی‌یابیم. ما با زمان آشناتریم.»

این جریان نشان می‌دهد که یاران امام علیهم‌السلام باید یارانی از جان گذشته و تسلیم باشند، نه دنیا طلب و مقام پرست؛ به همین جهت حضرت صادق علیه‌السلام به درخواست ابو مسلم پاسخ مثبت نداد. او نوشت: «من مردم را به دوستی اهل بیت علیهم‌السلام دعوت می‌کنم. اگر مایل هستید، کسی برای خلافت بهتر از شما نیست.»

حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «مَا أَنْتَ مِنْ رِجَالِي وَلَا الزَّمَانُ زَمَانِي؛^۲ نه تو از یاران منی و نه زمانه زمانه من است.»

جنايات بعدی ابومسلم، سخن امام را تأیید کرد. او در راه استقرار حکومت عباسیان، انسانهای بسی‌شماری را کشت.^۳ در دوران حکومت، بالغ بر ششصد هزار نفر را به قتل رساند^۴ و خود به آن اعتراف نمود.^۵

ز. امام موسی کاظم علیه‌السلام

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز یارانی که قیامی گسترده و همه‌جانبه کنند، در اختیار نداشت. هر چند در گوشه و کنار، برخی از یاران بودند که حضرت از آنان حمایت می‌کرد. از جمله آن افراد، حسین بن علی

۳. مرآة الجنان، یافعی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. البداية والنهاية، ابن اثیر، مكتبة المعارف، ج ۱، ص ۷۲؛ وفيات الاعيان، ابن خلکان، قم، منشورات الشریف الرضی، ج ۳، ص ۱۴۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۴۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۶۷.

۵. فاروق، طبيعة الدعوة العباسية، دار الارشاد، ص ۲۴۵.

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳ - ۱۲۴.

۲. روضه کافی، ص ۲۷۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۹۷.

مشهور به شهید فنج بود که در مدینه علیه دژخیمان «هادی عباسی» قیام کرد و سرانجام به شهادت رسید. موسی بن جعفر علیه السلام قبل از قیام به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش! این گروه، مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می‌کنند؛ ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم.»^۱ به سبب همین حمایت موسی بن جعفر علیه السلام بود که هادی عباسی، این‌گونه حضرت را تهدید کرد: «به خدا سوگند! حسین (صاحب فنج) به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام کرده و از او پیروی نموده است؛ زیرا امام و پیشوای این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.»^۲

آن حضرت، از علی بن یقطین نیز برای نفوذ در دستگاه خلافت هارون و به منظور کمک به شیعیان حمایت نمود.^۳ و آنجا که فرصت می‌یافت، صریحاً می‌فرمود که خلافت حق ماست و به دست غاصبان به یغما رفته است.

روزی هارون (شاید به منظور امتحان) به موسی بن جعفر علیه السلام اعلام کرد که حاضر است «فدک» را به او برگرداند. حضرت فرمود: «در صورتی حاضرم فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی.» هارون پرسید: حدود و مرزهای آن کدام است؟ امام فرمود: «اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نخواهی داد.» هارون اصرار کرد و سوگند یاد نمود که این کار را انجام خواهد داد. امام حدود آن را چنین تعیین فرمود: «حد اولش عدن، حد دومش سمرقند، حد سومش آفریقا و

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۶؛ مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۹۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۳. همان، ص ۱۳۶؛ اختیار معرفة الرجال، ص ۴۳۳.

این ستمگر (هارون الرشید) بر شما می‌ترسیم.

حضرت فرمود: «او هر چه می‌خواهد کوشش کند، او را بر من راهی نیست.»^۲

و در جای دیگر این‌گونه پاسخ فرمود: «مرا گفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیرو و جرأت می‌بخشد که فرمود: اگر ابو جهل توانست مویی از سر من کم کند، بدانید من پیامبر نیستم. و من به شما می‌گویم: «اگر هارون مویی از سر من گرفت، بدانید من امام نیستم.»^۳

همگان می‌دانند که پذیرش ولایت عهدی در زمان مأمون، جز با تهدید به قتل انجام نگرفت. مأمون در بخشی از سخنانش به آن حضرت گفت: «به خدا سوگند! اگر از قبول پیشنهاد ولایت عهدی خودداری کنی،

حد چهارم آن نیز مناطق ارمنیه و بحر خزر است.» هارون با ناراحتی گفت: با این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. حضرت فرمود: «می‌دانستم که نخواهی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن آن امتناع داشتم.»^۱

در واقع، حضرت با این بیان، قصد داشت به او بفهماند که فدک رمزی از مجموع قلمرو حکومت اسلامی و خلافت است. این گفتگو، هدفهای بزرگ امام را به خوبی نشان می‌دهد؛ اما نبود یاران و سخت‌گیری طاغوتهای دوران و... مانع از تحقق عینی و خارجی آن گشت.

ح. امام هشتم علیه‌السلام

به محض شهادت موسی بن جعفر علیه‌السلام، حضرت رضا علیه‌السلام امر امامت و خلافت خود را آشکار ساخت. به حضرت عرض شد: شما امر بزرگی را اظهار می‌دارید و ما از

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۵؛ عیون اخبار الرضا، صدوق، دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ کشف الغمّة، اربلی، تبریز، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. روضه کافی، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۵.

۱. تذکرة الخواص، ص ۳۵۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۵۰؛ سیره پیشوایان، ص ۴۶۲.

تو را به جبر وادار به این کار می‌کنم
و چنانچه باز تمکین نکردی، به قتل
می‌رسانم.^۱

با این کار، حضرت جان خویش
و جان یاران اندکش را حفظ نمود؛
چرا که طرفداران واقعی حضرت در
حدی نبودند که بتوانند دست به یک
قیام گسترده بزنند.

با این حال، هر جا زمینه فراهم
می‌شد، حضرت صریحاً مسئله امامت
خویش را مطرح می‌نمود. از جمله در
نیشابور و در جمع بیست هزار راوی
و کاتب، این روایت معروف را خواند
که: «کلمه توحید (لا اله الا الله) دژ
من است و هر کس به دژ من داخل
شود، از کیفرم مصون می‌ماند.» آنگاه
اضافه فرمود: «کلمه توحید شروطی
دارد، من از جمله شروط آن هستم.»

حضرت با این جمله، به امامت و
ولایت خویش اشاره نمود.

ط. امام نهم علیه السلام

حضرت جواد علیه السلام نیز جز تعدادی
انگشت‌شمار پیرو واقعی نداشت و
برای حفظ جان آنها و کمک و یاری
شیعیان، اجازه داده بود که در دستگاه
حکومتی نفوذ کنند و مناصب حساس
را در دست بگیرند؛ از اینرو، «محمد
بن اسماعیل بن بزیه» و «احمد بن حمزه
قمی» مقامات والایی در دستگاه
حکومت به دست آورده بودند.
همچنین «نوح بن دراج» قاضی کوفه
بود، «حسین بن عبد الله نیشابوری»
حاکم سیستان گشت و «حکم بن علیا
اسدی» به حکومت «بحرین» رسید؛^۲
اما قدرت این مجموعه، در حدی
نبود که بتوان با کمک آنها یک قیام
وسیع و گسترده را به وجود آورد.

۱. علل الشرایع، صدوق، مکتبه الطباطبایی، ج ۱،

ص ۲۲۶؛ روضة الواعظین، قتال نیشابوری،

مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۲۴۷.

۲. سیره پیشوایان، ص ۵۶۰.

ی. امام دهم علیه‌السلام

در فاصله ۲۱۹ هـ ق (دوران معتصم عباسی) تا ۲۷۰ هـ ق (دوران المعتمد بالله) تعداد ۱۸ قیام بر ضد حکومت خلفای عباسی رخ داده است که نوعاً با شکست روبرو شده، توسط حکومت عباسی سرکوب گشته‌اند. غالب این قیامها، چون از ماهیت و اهداف اسلامی برخوردار نبودند، مورد تأیید امامان و از جمله امام هادی علیه‌السلام قرار نگرفتند. هر چند گروهی از یاران و طرفداران این قیامها، مردمی مخلص و شیعیان واقعی بودند که تا سرحد مرگ برای اهداف عالی اسلامی می‌جنگیدند، ولی تعداد آنان ناچیز بود؛ به‌گونه‌ای که با تکیه بر آنان، امکان رهبری یک قیام وسیع برای امام علیه‌السلام وجود نداشت. غالب مبارزین و انقلابیون نیز کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند؛ بلکه بر اثر ظلم و ستمی که بر آنان وارد شده بود،

دست به قیام زده بودند و آنجایی که احساس شکست و یا احتمال مرگ می‌دادند، رهبران خویش را تنها گذاشته، پراکنده می‌شدند.^۱

شدت خشونت دستگاه خلافت نسبت به شیعیان و طرفداران امام هادی علیه‌السلام باعث شده بود که کسی نتواند علنی از حضرت طرفداری کند. هنگامی که یحیی بن هرثمه، حضرت را بالاجبار از مدینه به سامرا حرکت می‌داد، فریاد و گریه‌ای فراوان به گوش رسید؛ ولی هیچ کس عملاً مانع از بردن آن حضرت نشد.^۲

حضرت را به سامرا بردند تا از جذب افراد به ایشان جلوگیری کنند. «یزداد»، طبیب مسیحی، با اشاره به این مطلب می‌گوید: «اگر شخصی علم غیب می‌داند، تنها اوست. او را

۱. سیره پیشوایان، ص ۵۷۰، با تلخیص و تغییرات.

۲. همان، ص ۵۸۱؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹ -

کشیدند.^۳ «نصر بن علی جهضمی» را نیز به علت نقل حدیثی در فضایل اهل بیت علیهم السلام «هزار» تازیانه زدند.^۴

ابو بکر خوارزمی در بخشی از نامه خود درباره جنایات متوکل می‌گوید: «... هر کس را شیعه بدانند، به قتل می‌رسانند. هر کس نام پسرش را «علی» بگذارد، خونش را می‌ریزند. شاعر شیعه چون در مناقب وصی و معجزات نبی شعر بگوید، زبانش را می‌برند و دیوانش را پاره می‌کنند...»^۵

با تمام این اوضاع، حضرت هادی علیه السلام تلاش کرد شاگردانی را در مکتب خویش تربیت نماید که تعداد آنها را تا ۱۸۵ نفر شمرده‌اند.

به اینجا [سامراً] آورده‌اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند؛ زیرا با وجود وی، [متوکل] حکومت خود را در خطر می‌دید.^۱

متوکل، نه تنها برای جلوگیری از قیام، امام هادی علیه السلام را تحت نظر گرفته، زندانی نمود، بلکه دستور داد «دیزج» یهودی قبر امام حسین علیه السلام را تخریب کند تا از این طریق بر یاران امام هادی علیه السلام و شیعیان او افزوده نشود.^۲

در آن دوران با محدود یاران آن حضرت با خشونت بسیار برخورد می‌شد. در اثر همین خشونت‌ها، ابن سگیت، یار باوفای حضرت را به قتل رساندند. به این صورت که زنده‌زنده، زبان او را از پشت سرش بیرون

۳. تاریخ الخلفاء، سیوطی، بغداد، مکتبه المثنی، ص

۳۴۸؛ تنقیح المقال، مامقانی، انتشارات جهان، ج

۳، ص ۵۷۰.

۴. تاریخ بغداد، دار الکتب العربی، ج ۱۳، ص

۲۸۹.

۵. رسائل، خوارزمی، مصر، ۱۳۱۲ ق، ص ۷۶ -

۸۳؛ سیره پیشوایان، ص ۵۹۵.

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

۲. مقاتل الطالبین، ص ۳۹۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۷،

ص ۵۵.

ک. امام عسکری علیه‌السلام

اعمال فشار و خشونت خلفای عباسی به حدی بود که در مدت ۹۲ سال، سه نفر از امامان شیعه در سنین جوانی به شهادت رسیدند. حضرت جواد در سن ۲۵ سالگی، امام هادی علیه‌السلام در سن ۴۱ سالگی و امام حسن عسکری در سن ۲۸ سالگی؛ اما این فشارها بر امام حسن عسکری علیه‌السلام بیش از دیگران بود؛ چون حاکمان عباسی طبق روایات متواتر می‌دانستند که مهدی موعود از نسل امام حسن عسکری علیه‌السلام است؛ لذا برای جلوگیری از نفوذ آن حضرت، او را مجبور کرده بودند که هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود.^۱

به همین سبب، یاران حضرت به شدت تحت فشار بودند و از پوششهای غیر ملموس برای ارتباط

با امام استفاده می‌کردند. مثلاً: عثمان بن سعید عمری، از نزدیک‌ترین یاران حضرت، زیر پوشش روغن فروشی فعالیت می‌کرد.

این امر باعث تقلیل یاران آن حضرت شده بود که خود بدان اشاره نموده است. آنجا که به «داود بن اسود» از خادمان منزل خود فرمود: «... اگر شنیدی کسی به ما ناسزا می‌گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن! ما در شهر بد و دیار بدی به سر می‌بریم [که یار و یآوری نداریم]...»^۲

از این گذشته، اغوای منحرفانی چون «ابن ماهویه» و امثال او و عدم امکان معرفی امام حسن عسکری علیه‌السلام به عنوان جانشین امام هادی علیه‌السلام، در زمان امام هادی علیه‌السلام باعث شک و تردید شیعیان در امر امامت او شده

۲. مناقب، ابن شهر آشوب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۲۷.

۱. روضة الواعظین، ص ۲۷۴؛ اعلام الوری، ص ۳۷۶؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۳.

نفر و اندی، بدون وعده در مکه پیش او (حضرت مهدی علیه السلام) گرد می آیند که در میان آنان پنجاه زن است.^۱

از خود آن حضرت نقل شده است که فرمود: «اگر شیعیان ما - که خدای آنان را بر انجام طاعت خویش موفق بدارد - در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می شدند؛ میمنت دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى تَكُونَ الْحَلَقَةُ قُلْتُ وَكَمْ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةٌ أَلْفٌ؛ قائم از مکه قیام نمی کند تا حلقه کامل گردد. گفتم: چند نفر حلقه را کامل می کند؟ فرمود: ده هزار نفر.»

بود. خود آن حضرت در این زمینه می فرماید: «هیچ یک از پدرانم مانند من گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند.»^۱ و خود این مسئله در تقلیل یاران حضرت مؤثر بود.

ل. امام دوازدهم علیه السلام

هر چند ظهور حضرت مهدی علیه السلام وابسته به علائم و شرایطی است، ولی از مهم ترین شرایط قیام آن حضرت، فراهم شدن ۳۱۳ نفر یار و پیرو به عنوان هسته اصلی و مرکزی، و ده هزار نیروی کمکی است. به روایاتی در این زمینه توجه کنید:

امام باقر علیه السلام فرمود: «وَيَجِيءُ وَاللَّهِ ثَلَاثُ مِائَةِ وَبَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ امْرَأَةً يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛^۲ به خدا سوگند! سیصد و ده

۱. تحف العقول، قم، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۳ هـ.

ش، ص ۴۸۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

۳. همان، ج ۵۳، ص ۱۷۷، ح ۸.

۴. الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۷.